

مردم قزاق يکي از ملل اوليه آسياي مرکزي مي باشند . درباره تاريخ گذشته خلق قزاق در تاريخ باستان ايران ، چين و يونان اطلاعات فراوان وجود دارد .

اين قوم از روزگار قديم در منطقه غرب چين (سين کيانگ) ، آلتاي ، کوههاي تيانشان ، فلات زونگار ، سرزمين ژني قيمان - قيقاق ، دولات ، تورکش ، قرلغ ، غز ، ارغين ، نايمان ، کري ، اوواق ، فنقرات ، جلاير ، الشين ، غيرهم ، با پشت سر گذاشتن ادوار مختلف تاريخي ، بديريج طبق قانونمدي هاي عمومي قوم شناختي و اتحاد قومي از طريق توسعه طبيعي در قالب خلق فرار گرفتند . راجع به نسب خلق قزاق در شجره نامه قديمي قزاق اطلاعات بسياري حفظ گرديده و اين اسناد بيانگر اسامي طمغاهاي طايفه اي و شعائر و اصل اين قبائل و چگونگي انشعاب قبيله ها و طوايف دخيل در اين هيات قومي مي باشد .

روند شکل گيري خلق قزاق بصورت مستقل ادوار طولاني توسعه تاريخي را از سر گذرانده است . طبق اسناد مکتوب چين ، ايران و يونان باستان در قرون 7 - 4 ق.م. سکاها در منطقه آسياي مرکزي اقامت گزیدند . مرکز اقامتگاه طايفه اي از سکا ، موسوم به « سکاهاي کلاه پوست مخروطي پوش » دره ايله و منطقه ژني سو بود . حدود سده 4 - 3 ق.م. اتحاديه طوايف پيشين سکاها از هم پاشيده و بجاي آن سه اتحاديه طايفه اي اويسون ها ، فانقلي ها و آلان ها تشکيل شد .

اتحاديه طايفه اي اويسون ها منطقه اي وسيع از سلسله جبال شرقي تيانشان تا رودخانه چو و از درياچه بالخاش تا ايستیک کول را براي سکونت برگزیدند . در اسناد مکتوب آن روزگار چين ، دره ايله و منطقه ژني - سو که مرکز اقامتگاه اويسون ها بود ، « وطن اجدادي اويسون ها » ناميده شده است . اتحاديه طايفه اي فانقلي ها در منطقه قره تانو و حوزه مياني سیردریا مکان گرفتند . اتحاديه طايفه اي آلان ها در اراضي واقع در بين سواحل غربي درياچه آرال و سواحل شمالي درياچه خزر اقامت گزیدند . در سالنامه هاي چين باستان قيقاق ها « خوشه » و « اوژه » ناميده شده اند . آنان در طول ارتيش ، تا ريم و دامنه هاي خالين جاي گرفتند . حرفه اصلي اين طوايف دامداري به صورت کوچرو و نيمه کوچرو بود . همچنين داراي زراعت ، فلزکاري پيشرفته ، نجاري ، زرگري ، چرمسازي ، بافندگي و ساير صنايع دستي بودند . اتحاديه طايفه اي اويسون ها در بين اتحاديه هاي طايفه اي نامبرده از همه بزرگتر بود و آنان از قرون دوم ق.م. در دره رودخانه ايله و منطقه ژني سو استقرار يافته و با طوايف سکا و اولوزور که از قبل در اين منطقه زندگي مي کردند درآمیخته اجداد اوليه خلق قزاق را تشکيل دادند . اويسون ها حکومتي قدرتمند تاسيس نموده با مناطق مرکزي صحراوي چين ارتباط تنگاتنگ سياسي ، اقتصادي و فرهنگي برقرار ساختند . اين روابط مسالمت آمیز چهارصد سال دوام يافت . اين امر در گشايش و حفاظت از جاده ابريشم ، طريق ارتباطي مهم شرق و غرب در آن زمان ، نقشي اساسي داشت .

در سال 552 ميلادي طوايف دامدار کوچرو ترک در کوهستان آلتاي اسکان يافته و خانان ترک را تاسيس کردند . در سال 582 اين خانان به دو شاخه شرقي و غربي منشعب گرديد . مرکز حاکميت خانان غربي در « وطن اجدادي اويسون ها » قرار داشت . طوايف قديمي قزاق که ساکن منطقه اي پهناور بودند مشمول خاقانات ترک غربي شدند . در سال 659 ميلادي سلطنت تان ، خاقانات ترک غربي را سرنگون ساخت . سپس بجاي آن خاقانات تورکش تاسيس شد . مرکز آن نيز در دره ايله و منطقه ژني سو قرار داشت . طوايف قزاق اينک با خاقانات تورکش متحد گرديدند . چندان طولی نکشید که مملکت تورکش به دست طوايف قرلغ افتاد . خاقانات قرلغ در سالهاي 940 - 776 دوراني بهم زدند . بسياري از طوايف قزاق زير دست خاقانات قرلغ قرار گرفتند . اين طوايف سپس تابع خاندان قره خانيان (قرون 11 - 10) شده و در قرن 11 تابعيت سلطنت ليانوي غربي را پذيرفتند که کيزنها يا قره ختائيان تاسيس کرده بودند . مملکت قيمان که در قرون 10 - 9 در طول رودخانه ارتيش بسر مي بردند ، در قرن 11 بدست طايفه قيقاق افتاد . در قرن 11 قيقاق ها بر دشت پهناور قزاق حاکم شدند . آنان در اواسط قرن 11 دولت غز (به مرکزيت بنگي کنت) واقع در سفلاي سیردریا را در هم کويیده « مضافات الغز » را به دشت قيقاق ضميمه کرده و غزها را به سوي منغشلاق و ترکمنستان عقب راندند . سپس مناطق دشت خزر را تابع خود ساخته به توسعه فلرو خویش پرداختند . صحاري مجاور را نيز طي کرده به رودخانه دنپير رسيدند . بخشي از ساکنان قبلي اين سرزمينها ، آلانها ، غزها و خزرها به قيقاقها پيوستند . در آغاز قرن 13 طوايف قيقاق کاملاً قدرت يافته در شرق از رودخانه ارتيش ، در غرب تا رودخانه دن ، از کوه اورال تا درياي سياه منطقه بسيار وسيعي را در اختيار داشتند . قيقاقها قبائل و طوايف ترک زبان اين سرزمين و اطراف آن را تابع خود ساختند و آنان بعداً قيقاق ناميده شدند . ريشه اصلي خلق قزاق سکاها مي باشند که از قرن هفتم ق.م. در تاريخ نامدار شده اند . اتحاديه هاي اويسون و فانقلي که از قرن 5 - 3 ق.م. زندگي مي کردند ، مايه اصلي خلق قزاق بوده اند . بر همين اساس در دوران خاقانات ترک غربي (قرن 7 - 6) و تورکش - قرلغ (قرون 10 - 8) قوم قزاق شروع به شکل گرفتن به مثابه يك خلق مستقل و مشخص کرد . سپس در دوران خاندان قره خانيان و قيمان و قيقاق (قرون 12 - 7) اين فرايند همچنان توسعه يافت . دولت ليانوي غربي کدنها (قره ختائيان) هم که در نيمه دوم قرن 12 بر منطقه ژني سو و جنوب قزاقستان حکومت راندند ، در تاريخ قزاق آثاري باقي گذاشت .

خلق قزاق در آغاز قرن سيزدهم به بلاي هجوم چنگيز خان گرفتار شده ، مبارزه 20 ساله طوايف قزاق (کري ، نايمان ، مرکيت و ...) به عدم توفيق منجر شد . در سالهاي 1218 - 1219 لشکريان چنگيزخان که به سوي غرب روان شده بودند ، قوشلق خان نايمان را شکست داده ژني سو را تسخير کردند . ارسلان خان قرلغ حاکم شهر قبالق ، در ساحل بالخاش ، اوزوق طغرل ، فرمانرواي مليت فانقلي ، حاکم شهر آلمالغ واقع در دره ايله و فرزند وي سوناق تکين ، همچنين اورتوبلر ، رئيس طايفه دولات داوطلبانه تابع چنگيز خان شدند . چنگيزخان سرزمينها و

ممالک مفتوحه را به اولوس بخش کرده و به عنوان سهمیه بین پسرانش تقسیم نمود. طوایف قزاق که در منطقه وسیعی از رودخانه ارتیش تا رودخانه اتیل جای داشتند در سهمیه جوجی فرزند ارشد جنگیزخان قرار گرفتند. طایفه های ساکن زتی سو در سهمیه جغتای پسر دوم جنگیزخان افتادند. اما این تقسیم بندی فقط مربوط به جمع آوری مالیات و سرپازگیری بود و طوایف تابع دو اولوس دارای مراتع و اقامتگاه های مشترک بودند. پس از مرگ جوجی (1227)، اولوس وی که از ارتیش تا دنیپر وسعت داشت به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد. بخش غربی به باتوخان تعلق یافته و تحت حاکمیت مستقیم آلتون اوردا (اردوی طلائی) قرار گرفت. بخش شرقی به پسر بزرگ جوجی اوردا اژن رسیده و در این منطقه خانات آق اوردا (اردوی سفید) تشکیل گردید. قلمرو خانات آق اوردا تقریباً همه سرزمین فعلی قزاقستان را دربرداشت و جمعیت آن عبارت از اقوام قیچاق، فانقلی، اویسون، جلابر، قرلغ، نایمان، کری، قره کبیک (آرغین)، قنقرات، آلتشین، مانغیت و... بودند. طوایف قزاق مزبور در این دوران نام «قیچاق» را برای خود اختیار کردند.

طوایف تابع آق اوردا دارای سرزمین واحدی بودند. درجه توسعه اجتماعی آنان یکنواخت، زندگی اقتصادی ایشان عمدتاً دامداری کوچی و نیمه کوچی و زبانشان زبان ادبی قیچاق (زبان قدیمی قزاق) و سطح توسعه فرهنگی آنان برابر بود. خانات آق اوردا بر اساس «کشور قیچاق» که از قرن 11 تا ابتدای قرن 13 دوام داشت تأسیس شد. گرچه فرمانروایان آق اوردا خانهای از نسل جنگیزخان بودند، تمامیت قلمرو اقتصاد، معیشت، فرهنگ و زبانی که در دوره اتحادیه قیچاق شکل گرفته بود در آق اوردا محفوظ مانده همچنان توسعه یافت جمعی از اقوام که در هنگام یورش جنگیزخان به این مملکت پیوستند و مقدار کمی که در زمان حمله از این کشور جدا و در دیگران حل شدند، چندان اثری در این کلیت نداشت بلکه اقلیت مغول که بر آق اوردا حکومت کرده بودند بزودی در رعایای خویش حل شده عیناً قیچاق از آب در آمدند. (العمری «مجموعه مقالات راجع به تاریخ آق اوردا»). بدینسان خانات آق اوردا که پس از حمله جنگیز خان دویست سال دوام داشت، به تاریخ توسعه قزاق دوام بخشید و مبنای سیاسی برای شکل گیری آن به صورت خلق گردید. می توان آق اوردا را حکومت قزاقها بشمار آورد. پس از سقوط خانات آق اوردا در سال 1428 م. حکومت ابوالخیرخان که جایگزین آن شد 40 سال دوام آورد. در این مدت قلمرو و زیر بنای قومی اقتصادی و فرهنگ و همچنین زبان آن پایدار ماند. بدین ترتیب حکومت ابوالخیرخان ادامه حکومت قبل از خود بوده تنها دگرگونی عبارت بود از اینکه بجای خاندان اورداژن، آل شیبان آمد و پس از سرنگونی حکومت ابوالخیرخان بخشی از طوایف به ماورالنهر کوچیدند. خانات قزاق که در اواسط قرن 15 م. (900 هجری) تأسیس گردید، وارث خانات آق اوردا شد. این حکومت بیش از 300 سال بر خلق قزاق فرمانروائی کرد. اساس خانات قزاق همان قلمرو خانات آق اوردا و طوایف قزاق ساکن آن بودند و به آن منطقه زتی سو و طوایف اولوزوز پیوستند که قبلاً تابع مغولستان بودند. تأسیس خانات قزاق یکی از مراحل مهم تاریخ خلق قزاق بود که در نتیجه آن، طوایف قزاق که تابع خانات گوناگون بودند گرد آمده قلمرو قومی مشترکی را ایجاد و بدینوسیله فرایند شکل گیری قزاق به عنوان خلق تکمیل شد.

در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری طوایف اویرات مغولستان غربی تا حد زیادی قدرت یافته در صد گسترانیدن قلمرو خود برآمدند. در سال 1635 م. اتحادیه طوایف اویرات تأسیس گردید. این اتحادیه «ژونگار» نامیده شد و اشراف فنودال، موسوم به خونتاچی آن را رهبری می کردند و در سالهای 70 قرن 17 فرمانروای ژونگار، خالدان، به اطراف خود یورش آورد. آنان سین کیانگ جنوبی را اشغال نموده به سوی غرب با لشکریان فراوان حمله آورده، خانات قزاق و طوایف فرقیز را در معرض خطر قرار دادند. در آغاز قرن 18 قزاقها و تمام خلفهای سین کیانگ مبارزه ای خستگی ناپذیر علیه فنودالهای ژونگار برآه انداختند. این اشراف در بهار سال 1723 با سپاهی انبوه بر خلق قزاق که در دره رودخانه تالاس با آرامش زندگی می کردند ناگهان هجوم آورده آنان را دچار مصیبتی سنگین ساختند. ژونگارها پایتخت خانات قزاق، ترکستان و شهر تاشکند را اشغال کرده دست به چپاول و تاراج زدند. قزاقهای این منطقه با ترک سرزمین آباء و اجدادی به سوی بخارا کوچیده، گرسنه و پابرنه سرگردان شدند. بخشی از قزاقهای «اولوزوز» و «اورتاوز» مجبور شدند کروگان سپرده باج پردازند و مدتی تابع فنودالهای ژونگار شوند. قزاقهای اردوی کوچک «کیشه زوز» بسوی غرب عقب نشینی کرده به تابعیت حکومت تزاری روسیه درآمدند.

آبلای خان قزاق که پرچم پرشکوه مبارزه علیه هجوم فنودالهای ژونگار را برافراشت، با استفاده از کشمکش های شدیدی که بین خود آنان بوجود آمده بود، به پیروزی بزرگی دست یافت و اغلب سرزمینهای اشغالی را پس گرفت. او خان بزرگ قزاقها، اردوی میانه و اردوی بزرگ و بخشی از قبایل اردوی کوچک را زیر فرمان خود در آورد. با اینهمه خطری که از جانب فنودالهای ژونگار بر خلق روی آورده بود ریشه کن نشده بود.

در سالهای 1775 - 1755 م. دولت چین فتنه ژونگار را سرکوب کرد. بدینسان خطر زائل شد. آبلای خان قزاق این اقدام را تأیید و در آن همدستی نموده بود. او به سرکردگی از طرف قزاقهای تابع خویش با اعلام (ظاهری) تابعیت از کشور چین نامه ای ارسال داشته و به پکن سفیر روانه کرد. حکومت چین این سفیر را پذیرفته آبلای را به عنوان خان قزاق به رسمیت شناخت. گویا آبلای خان عین همین موضع را در قبال دولت روسیه اتخاذ نموده از سوی روسها نیز مقام وی به رسمیت شناخته شد.

در سالهای 60 قرن 18، بنابر تصویب حکومت چین، قزاقها شروع به بازگشت به سرزمینهای اجدادی خود، واقع در مناطق آلتای، تارباغانای و ایله کردند. خلق از جنگ دراز مدت رهانی یافته زندگی آرامی در پیش گرفت. دولت، طبق پیشنهاد آبلای خان در فولجا، شاولسک، اورومچی و فویدا برای قزاقها بازار تجاری ویژه باز کرد. هر سال در موسم تابستان و پائیز قزاقها احشام و محصولات دامی خود را به این بازار عرضه کرده، پنبه، ابریشم، چای،

غلات و کالاهای دیگر را خریداری می کردند .
بر اساس همین بازارها شهرهای اورومچی ، قولجا و شاولشک ساخته شده و توسعه یافت .
این بازارهای تجاری نقش بسیار مهمی در تقویت روابط اقتصادی و فرهنگی قزاقها با ایلات داخلی چین ، توسعه دامداری و کشاورزی و تأمین احتیاجات زندگی خلق داشت .
در پایان قرن 18 حکومت وقت چین به تدریج ضعیف شده و امکان توجه به سوی غرب را نیافت . در این هنگام حکومت تزاری روس به داخل دشت قزاق و آسیای مرکزی نفوذ نموده شروع به الحاق این سرزمینها به خود کرد .
حکومت تزاری در سال 1848 خانات قزاق را منحل ساخته و خلق قزاق را تابع نظام حکومتی خود نمود .
در سالهای 1883 - 1864 حکومت تزاری روس حکومت چین را به امضای تعداد زیادی قراردادهای تبعیض آمیز مجبور ساخت . طبق این عقود مرزهای دو کشور چین و روسیه مشخص شد . بدینسان قزاقها تبدیل به ملتی وابسته به دول چین و روسیه شدند .

تماس میان روسها و قزاقها که از سده شانزدهم آغاز شده بود ، پس از اعلام تحت الحمایگی به نحو فزاینده ای عمیقتر گردید و قزاقها روز به روز بیشتر به مدار روسها کشیده شدند . قزاقها در نیمه دوم سده هجدهم در تلاش برای مقاومت بر ضد چنین وضعی چندبار قیام کردند ، لیکن تا اواسط سده نوزدهم سرزمین آنها (به استثنای بخش خاوری آن که تابع امپراتوری چین بود) کاملاً زیر سلطه روسیه در آمد .
حکومت روسیه در سال 1854 در « ورنوی » (آلمانی فعلی) یک پادگان نظامی مستقر کرد . رفته رفته مهاجران روسی در قزاقستان ظاهر شدند و قزاقها را از مالکیت بیشتر اراضی حاصلخیز و مراتع وسیعشان محروم ساختند .
در آغاز سده نوزدهم بخشی از اردوی کوچک از تنه اصلی منشعب شده و اردوی جدیدی به نام اردوی بوکی یا اردوی درونی تشکیل داد .

گفته می شود که گرایش عموم قزاقها به دین اسلام از سده شانزدهم میلادی تحت تأثیر نوعی ها (تاتارها) که در آن زمان با آنها نیروی مشترکی تشکیل داده بودند آغاز و در طول سده نوزدهم تکمیل گردید . روسها با انگیزه استفاده از نیروی فرهنگی اسلام برای گردهم آوردن قبایل مختلف قزاق در ترویج اسلام مساعدت می نمودند تا آنان به آسانی تحت نظم مورد نظر خود در آورند . فی الواقع مجاهدین اسلام از اوایل سده دوم هجری به این سرزمین رسیده و از همین نقطه سپاهیان امپراتوری چین را برای همیشه عقب رانده بودند . معهداً آنان نتوانسته بودند بخش اعظم قبایل صحرا گرد را با فرهنگ و تمدن اسلامی آشنا سازند . بهرحال با پیگیری شدید حکومت روسیه و تبلیغ خستگی ناپذیر تاتارها بود که سرانجام قزاقها جمعاً به اسلام گرویدند . نفوذ تاتارها دوش به دوش این وضع پیش می رفت و زبان تاتار زبان رسمی ارتباط میان مقامات روسی و مردم بومی گردید . آنگاه در اواسط سده نوزدهم سیاست روسیه در این باب وارونه شد : بنای مسجد فقط با اجازه رسمی میسر بود . از شمار پیشمازان تا اندازه زیادی کاسته شد و فعالیتهای مبلغین مسیحی چند برابر افزایش یافت . اما اسلام دیگر - ولو به صورت ظاهر - در میان قزاقها کاملاً جای خود را باز کرده بود و این مردم در مقابل هر نوع تلاشی برای تغییر مذهبیشان ایستادگی می کردند .

بسیاری از طبقه اشراف قزاق از سطح تعلیم و تربیت بالای روسی برخوردار شده بودند و این امر در دیدگاه آنان تأثیرات ژرفی بر جای نهاده بود . قزاقها پذیرای فرهنگ روسی شدند و به هواخواهان وفادار آن بدل گشتند . سه تن از بزرگترین نویسندگان و اندیشمندان این روزگار قزاقستان نمونه فرهنگ دوستی روسیه بشمار می رفتند : شوقان ولیخانف (65 - 1835) ، ابرای آلتینسارین (89 - 1841) ، و آبای فونانیف (1904 - 1845) . فونانیف در تاریخ ادبیات قزاقستان جایگاه ویژه ای دارد ، زیرا به او چون پدر ادبیات جدید قزاق نگرین می شود . آلتینسارین بویژه به اصلاحات آموزشی علاقمند بود و به جز تألیف چند متن درسی ، به ابداع زبان قزاق بر پایه خط سیریلی روسی پرداخت . معهداً الفبای او عمومیت نیافت و خط عربی (با اصلاحات ابداعی احمد بایتور سونف) تا اوائل حکومت شوروی همچنان رواج داشت .

در سال 1914 آزدگی عمیق مردم بومی به صورت یک قیام همگانی بر ضد حکومت روسیه شعله کشید . انگیزه اولیه این قیام فراخوانده شدن قزاقها برای انجام خدمت سربازی در یگانهای غیر رزمی (پشت جبهه) بود . با وقوع انقلاب کمونیستی ، قزاقستان نیز مثل سایر نقاط آسیای مرکزی به صحنه پیکارهای خونین میان مداخله گران خارجی ، ارتش سرخ ، ارتش سفید و ملیون مبدل شد . سرانجام قدرت شوروی در سال 1920 در این ناحیه تثبیت شد . در روز 26 اکتبر 1920 جمهوری خود مختار شوروی سوسیالیستی قرقیز (قزاق) جزء جمهوری فدراتیو روسیه اعلام موجودیت کرد . بعد از تحولاتی چند ، در سال 1936 جمهوری قزاق به سطح جمهوری متحد ارتقاء یافت .

استقرار حکومت کمونیستی با مصائب بسیار زیادی همراه بود . بین سالهای 1959 - 1926 تلفات سنگینی در نتیجه اشتراکی کردن اجباری اموال بر دامها و جمعیت قزاق وارد آمد . بنا به حکایت مدارک گوناگون ، نیمی از نفوس دچار هلاکت شده و تعداد بسیاری از مردم به کشورهای همجوار همچون چین ، مغولستان ، افغانستان ،

ترکمنستان و ایران کوچیدند . از جمله حدود پانصد خانوار از قزاقهای ساکن استان منغشلاق (مانغیستانو) ، واقع در غرب قزاقستان (ساحل دریای خزر) در سال 1313 هجری شمسی از طریق ترکمنستان به ایران پناه آوردند . از علل عمده این آوارگی ستمگریهای شدید رژیم کمونیستی ، مخصوصاً در دوران استالین بود که ایادی وی با افراط گریهای اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی نظام معیشتی دیرینه مردم را از هم پاشیده موجبات نفرت عمومی را فراهم آورده باعث فقر و فلاکت بسیار و وقوع قحطی مرگبار شدند. در نتیجه ، بنا به اقرار مقامات مربوطه ، تقریباً سه میلیون (به عبارت دیگر نیمی از جمعیت قزاق) با دچار هلاکت شدند و یا به ممالک دیگر پناه بردند . قزاقهای پناهنده به ایران ابتدا در بین تراکمه دشت گرگان و شمال خراسان سکونت اختیار کردند و با از سرگذراندن چندین سال فقر و فاقه سخت ، بتدریج با اشتغال به زراعت و امثال آن امرار معاش نمودند . آنان به مرور زمان در شهرهای گنبد قابوس ، گرگان و بندرترکمن گرد آمده محله خاص خود را برپا کرده اند . آنان ابتدا مخصوصاً از سوی ترکمنها ، بلیش نامیده شده بودند که به معنی آشنا می باشد . در حال حاضر قزاقها ، عموماً به همان نام اصلی خود مورد خطاب قرار می گیرند . قزاق ، طبق شجره نامه این قوم ، نام یکی از چهار پسر جایلخان فرزند آلاش فرزند صیای از اولاد انس صحابه بشمار می رود . از قزاق ، ژومان و از ژومان ، ابوالخیر زاده می شود که سه پسر بنامهای آق آریس ، بک آریس و ژان آریس داشته است که نیاکان اولیه سه شاخه (جزء) اصلی ملت قزاق شناخته می شوند .

در وجه تسمیه قزاق ، برخی گفته اند که این واژه ترکیبی از غازی و حق بوده و قزاقها خود را غازی حق (مجاهد حق) می شناختند . طبق مدارک تاریخی در « اطرار » یکی از شهرهای باستانی قزاقستان (زامبول فعلی) سپاهیان اسلام با پایداری شدید ، عساکر خاقان چین را چنان شکست دادند که بعد از آن هرگز به فکر حمله مجدد نیافتادند . بعضی هم می گویند قزاق (قازاق) در واقع تحریفی از واژه مغولی الاصل قاجاق است که بخاطر جدائی طلبی قزاقها از مملکت ازبک به آن عنوان ملقب شدند . به روایتی دیگر ، در بین طوایف باستانی ترک و مغول رسم بر این بود که هر گاه بین خانزادگان کدورتی پیش می آمد یکی از آنان مرکز خانان را ترک کرده و به مرزداری می رفتند که به آن قوم « قزاقی کردن » می گفتند . می دانیم که قزاق عنوان هنگامی بود که در امپراتوری تزاری گارد سلطنتی از آنها تشکیل می یافت و در سرکوبی شورشیان بی مضایقه عمل می کردند . این افراد از بین قومی انتخاب می شدند که مثل قزاقهای ترک تبار از اردوی زرین جدائی اختیار کرده و زندگانی مستقلانه داشتند . شباهت موضع و نحوه معیشت آن بهودیها به وضع و شیوه حیات همسایگان ترکشان موجب اطلاق عنوانی مشابه شده است . استقلال طلبان ترک ، قزاق نامیده شدند و جدائی طلبان اسلاو به کابساک (کاساک) موسوم گردیدند . وقتیکه هنگامی نمونه روسی مورد توجه ناصرالدین شاه قاجار در حین عبوریش از روسیه ، ضمن سفر به اروپا ، واقع شد ، بنا به درخواست وی ، واحدهائی از آنها در ایران نیز بوجود آمد که خشونت و قساوتیشان در عملیات سرکوبی شورشیان و انقلابیون معروف خاص و عام است . از قضای روزگار ، قزاقها نیز مثل دیگران طعم بیگاری را از دست رضاخان میرپنج قزاق چشیدند و به همین خاطر عده ای از مهاجرین ، ظلم شوروی را بر جور پهلوی ترجیح داده در گیلوادر اشغال این مناطق توسط متفقین به همراه سربازان ارتش سرخ به قزاقستان باز گشتند .

آمار دقیقی از جمعیت قزاق جمهوری اسلامی ایران در دست نیست . جمعیت شناسان قزاقستان جمعیت قزاقها را در سرتاسر جهان ده میلیون نفر اعلام داشته و می گویند از این تعداد حدود سه میلیون در خارج از قزاقستان سکونت دارند و با اغراق تمام ادعا شده است که حدود پانزده هزار قزاق در ایران اقامت دارند ولیکن احتمالاً قریب هفتصد الی هزار خانوار در سه شهر گنبد قابوس ، گرگان و بندرترکمن با جمعیتی حدود چهار تا پنج هزار تن سکونت دارند . در یکی دو سال اخیر حدود یکصد خانوار ، پس از استقبال جمهوری تازه استقلال یافته قزاقستان ، مبادرت به بازگشت به وطن اجدادی خود نموده اند . از خصوصیات عمده جمعیت قزاق جوانی آن است . در واقع تقریباً نیمی از مهاجرین قزاق به سبب شرایط نامساعد اجتماعی و اقتصادی ایران در هنگام مهاجرت به ایران تلف شدند و به همین لحاظ خانواده های فعلی قزاق بالنسبه پر اولاد می باشند . علیرغم احترامی که به ریش سفیدان قزاق گذاشته می شود ، ایشان به علت محرومیت از آموزش و پرورش رسمی ، به خاطر اشتغال به تأمین امرار معاش خانواده ، روز به روز از نفوذ معنوی خود بر نسل جوان محرومتر می کردند . اکثریت قریب به اتفاق جوانان ، مخصوصاً پسران ، از تحصیلات متوسطه برخوردارند . عده ای نیز فارغ التحصیل مدارس عالییه و دانشگاه ها بوده به عنوان کارمند اداری ، دبیر ، آموزگار ، بهیار و پزشک یا سایر خدمات مشغول کارند . نسل میانه که پس از سکونت قزاقها در حومه شهرهای مذکور به حمل و نقل توسط فرزندان خود امرار معاش می کنند . زنان نیز با خانه داری انواع کامیون باری بوده و از این طریق شخصاً یا توسط فرزندان خود امرار معاش می کنند . زنان نیز با خانه داری و هنرهای دستی به اقتصاد خانواده کمک مؤثری می نمایند . دختران تحصیلکرده نیز رو به افزایش اند . با اینهمه آنچه دلها را آزار می دهد احساس نوعی عدم حمایت از فرهنگ اصیل قزاقی است . به عنوان مثال زبان قزاقی بتدریج به فراموشی می رود . آداب و رسوم خاص قزاق کمتر مراعات می شود . باری اگر قزاقها با ادبیات ملی خود آشنا بودند ، می توانستند یکی از مؤثرترین وسائل ابلاغ پیام نظام جمهوری اسلامی به مسلمانان و سایر اتباع کوناگون جمهوری تازه استقلال یافته قزاقستان باشند که اتفاقاً تشنه دریافت پیغامهای جدید جهت شناخت راه نجات خویش در دنیای پر تلاطم فعلی هستند .

روند شکل گیری خلق قزاق بصورت مستقل ادوار طولانی توسعه تاریخی را از سر گذرانده است . طبق اسناد مکتوب چین ، ایران و یونان باستان در قرون 7 - 4 ق.م. سکاها در منطقه آسیای مرکزی اقامت گزیدند . مرکز اقامتگاه طایفه ای از سکا ، موسوم به « سکاها ی کلاه پوست مخروطی پوش » دره ایله و منطقه ژتی سو بود . حدود سده 4 - 3 ق.م. اتحادیه طوایف پیشین سکاها از هم پاشیده و بجای آن سه اتحادیه طایفه ای اویسون ها ، قانقلی ها و آلان ها تشکیل شد .

اتحادیه طایفه ای اویسون ها منطقه ای وسیع از سلسله جبال شرقی تیانشان تا رودخانه جو و از دریاچه بالخاش تا ایستیک کول را برای سکونت برگزیدند . در اسناد مکتوب آن روزگار چین ، دره ایله و منطقه ژتی - سو که مرکز اقامتگاه اویسون ها بود ، « وطن اجدادی اویسون ها » نامیده شده است . اتحادیه طایفه ای قانقلی ها در منطقه قره تائو و حوزه میانی سیردریا مکان گرفتند . اتحادیه طایفه ای آلان ها در اراضی واقع در بین سواحل غربی دریاچه آرال و سواحل شمالی دریاچه خزر اقامت گزیدند . در سالنامه های چین باستان قیچاق ها « خوشه » و « اوزه » نامیده شده اند . آنان در طول ارتیش ، تا ریم و دامنه های خالیین جای گرفتند . حرفه اصلی این طوایف دامداری به صورت کوچرو و نیمه کوچرو بود . همچنین دارای زراعت ، فلزکاری پیشرفته ، نجاری ، زرگری ، چرمسازی ، بافندگی و سایر صنایع دستی بودند . اتحادیه طایفه ای اویسون ها در بین اتحادیه های طایفه ای نامبرده از همه بزرگتر بود و آنان از قرون دوم ق.م. در دره رودخانه ایله و منطقه ژتی سو استقرار یافته و با طوایف سکا و اولوزوز که از قبل در این منطقه زندگی می کردند در آمیخته اجداد اولیه خلق قزاق را تشکیل دادند . اویسون ها حکومتی قدرتمند تأسیس نموده با مناطق مرکزی صحرای چین ارتباط تنگاتنگ سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی برقرار ساختند . این روابط مسالمت آمیز چهارصد سال دوام یافت . این امر در کشایش و حفاظت از جاده ابریشم ، طریق ارتباطی مهم شرق و غرب در آن زمان ، نقشی اساسی داشت .

در سال 552 میلادی طوایف دامدار کوچرو ترک در کوهستان آلتای اسکان یافته و خانان ترک را تأسیس کردند . در سال 582 این خانان به دو شاخه شرقی و غربی منشعب گردید . مرکز حاکمیت خانان غربی در « وطن اجدادی اویسون ها » قرار داشت . طوایف قدیمی قزاق که ساکن منطقه ای پهناور بودند مشمول خاقانات ترک غربی شدند . در سال 659 میلادی سلطنت تان ، خاقانات ترک غربی را سرنگون ساخت . سپس بجای آن خاقانات تورکش تأسیس شد . مرکز آن نیز در دره ایله و منطقه ژتی سو قرار داشت . طوایف قزاق اینک با خاقانات تورکش متحد گردیدند . چندان طولی نکشید که مملکت تورکش به دست طوایف قرلغ افتاد . خاقانات قرلغ در سالهای 940 - 776 دورانی بهم زدند . بسیاری از طوایف قزاق زیر دست خاقانات قرلغ قرار گرفتند . این طوایف سپس تابع خاندان قره خانیان (قرون 11 - 10) شده و در قرن 11 تابعیت سلطنت لیانوی غربی را پذیرفتند که کدنها یا قره خانیان تأسیس کرده بودند . مملکت قیماق که در قرون 10 - 9 در طول رودخانه ارتیش بسر می بردند ، در قرن 11 بدست طایفه قیچاق افتاد . در قرن 11 قیچاق ها بر دشت پهناور قزاق حاکم شدند . آنان در اواسط قرن 11 دولت غز (به مرکزیت ینگ کینت) واقع در سفلا ی سیردریا را در هم کوبیده « مضافات الغز » را به دشت قیچاق ضمیمه کرده و غزها را به سوی منغشلاق و ترکمنستان عقب راندند . سپس مناطق دشت خزر را تابع خود ساخته به توسعه قلمرو خویش پرداختند . صحاری مجاور را نیز طی کرده به رودخانه دنیپر رسیدند . بخشی از ساکنان قبلی این سرزمینها ، آلانها ، غزها و خزرها به قیچاقها پیوستند . در آغاز قرن 13 طوایف قیچاق کاملاً قدرت یافته در شرق از رودخانه ارتیش ، در غرب تا رودخانه دن ، از کوه اورال تا دریای سیاه منطقه بسیار وسیعی را در اختیار داشتند . قیچاقها قبایل و طوایف ترک زبان این سرزمین و اطراف آن را تابع خود ساختند و آنان بعداً قیچاق نامیده شدند . ریشه اصلی خلق قزاق سکاها می باشند که از قرن هفتم ق.م. در تاریخ نامدار شده اند . اتحادیه های اویسون و قانقلی که از قرن 5 - 3 ق.م. زندگی می کردند ، مایه اصلی خلق قزاق بوده اند . بر همین اساس در دوران خاقانات ترک غربی (قرن 7 - 6) و تورکش - قرلغ (قرون 10 - 8) قوم قزاق شروع به شکل گرفتن به مثابه یک خلق مستقل و مشخص کرد . سپس در دوران خاندان قره خانیان و قیماق و قیچاق (قرون 12 - 7) این فرایند همچنان توسعه یافت . دولت لیانوی غربی کدنها (قره خانیان) هم که در نیمه دوم قرن 12 بر منطقه ژتی سو و جنوب قزاقستان حکومت راندند ، در تاریخ قزاق آثاری باقی گذاشت .

خلق قزاق در آغاز قرن سیزدهم به بلای هجوم چنگیز خان گرفتار شده ، مبارزه 20 ساله طوایف قزاق (کیری ، نایمان ، مرکیت و ...) به عدم توفیق منجر شد . در سالهای 1218 - 1219 لشکریان چنگیزخان که به سوی غرب روان شده بودند ، قوشلق خان نایمان را شکست داده ژتی سو را تسخیر کردند . ارسلان خان قرلغ حاکم شهر قیالغ ، در ساحل بالخاش ، اوزوق طغرل ، فرمانروای ملیت قانقلی ، حاکم شهر آلمالیغ واقع در دره ایله و فرزند وی سوناق تکی ، همچنین اورتوبلر ، رئیس طایفه دولات داوطلبانه تابع چنگیز خان شدند . چنگیزخان سرزمینها و ممالک مفتوحه را به اولوس بخش کرده و به عنوان سهمیه بین پسرانش تقسیم نمود . طوایف قزاق که در منطقه وسیعی از رودخانه ارتیش تا رودخانه اتیل جای داشتند در سهمیه جوجی فرزند ارشد چنگیزخان قرار گرفتند . طایفه های ساکن ژتی سو در سهمیه جغتای پسر دوم چنگیزخان افتادند . اما این تقسیم بندی فقط مربوط به جمع آوری مالیات و سربازگیری بود و طوایف تابع دو اولوس دارای مراتع و اقامتگاه های مشترک بودند . پس از مرگ جوجی (1227) ، اولوس وی که از ارتیش تا دنیپر وسعت داشت به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد . بخش غربی به باتوخان تعلق یافته و تحت حاکمیت مستقیم آلتون اورد (اردوی طلائی) قرار گرفت . بخش شرقی به پسر بزرگ جوجی اورد ازن رسیده و در این منطقه خانان آق اورد (اردوی سفید) تشکیل گردید . قلمرو خانان آق اورد تقریباً همه سرزمین فعلی قزاقستان را دربرداشت و جمعیت آن عبارت از اقوام قیچاق ،

فانقلی ، اویسون ، جلابر ، قرلغ ، نایمان ، کری ، قره کییک (آرغین) ، قنقرات ، آالشین ، مانغیت و ... بودند . طوایف قزاق مزبور در این دوران نام « قیچاق » را برای خود اختیار کردند . طوایف تابع آق اوردا دارای سرزمین واحدی بودند . درجه توسعه اجتماعی آنان یکنواخت ، زندگی اقتصادی ایشان عمدتاً دامداری کوچی و نیمه کوچی و زبانشان زبان ادبی قیچاق (زبان قدیمی قزاق) و سطح توسعه فرهنگی آنان برابر بود . خانات آق اوردا بر اساس « کشور قیچاق » که از قرن 11 تا ابتدای قرن 13 دوام داشت تأسیس شد . گرچه فرمانروایان آق اوردا خانهای از نسل چنگیزخان بودند ، تمامیت فلمرو اقتصاد ، معیشت ، فرهنگ و زبانی که در دوره اتحادیه قیچاق شکل گرفته بود در آق اوردا محفوظ مانده همچنان توسعه یافت جمعی از اقوام که در هنگام یورش چنگیزخان به این مملکت پیوستند و مقدار کمی که در زمان حمله از این کشور جدا و در دیگران حل شدند ، چندان اثری در این کلیت نداشت بلکه اقلیت مغول که بر آق اوردا حکومت کرده بودند بزودی در رعایای خویش حل شده عیناً قیچاق از آب در آمدند . (العمری « مجموعه مقالات راجع به تاریخ آق اوردا ») . بدینسان خانات آق اوردا که پس از حمله چنگیز خان دویست سال دوام داشت ، به تاریخ توسعه قزاق دوام بخشید و مبنای سیاسی برای شکل گیری آن به صورت خلق گردید . می توان آق اوردا را حکومت قزاقها بشمار آورد . پس از سقوط خانات آق اوردا در سال 1428 م. حکومت ابوالخیرخان که جایگزین آن شد 40 سال دوام آورد . در این مدت فلمرو و زیر بنای قومی اقتصادی و فرهنگ و همچنین زبان آن پایدار ماند . بدین ترتیب حکومت ابوالخیرخان ادامه حکومت قبل از خود بوده تنها دگرگونی عبارت بود از اینکه بجای خاندان اوردازن ، آل شیبان آمد و پس از سرنگونی حکومت ابوالخیرخان بخشی از طوایف به ماورالنهر کوچیدند . خانات قزاق که در اواسط قرن 15 م. (900 هجری) تأسیس گردید ، وارث خانات آق اوردا شد . این حکومت بیش از 300 سال بر خلق قزاق فرمانروائی کرد . اساس خانات قزاق همان فلمرو خانات آق اوردا و طوایف قزاق ساکن آن بودند و به آن منطقه زتی سو و طوایف اولوزور پیوستند که قبلاً تابع مغولستان بودند . تأسیس خانات قزاق یکی از مراحل مهم تاریخ خلق قزاق بود که در نتیجه آن ، طوایف قزاق که تابع خانات گوناگون بودند گرد آمده فلمرو قومی مشترکی را ایجاد و بدینوسیله فرایند شکل گیری قزاق به عنوان خلق تکمیل شد .

شخصیتهای قزاق

آبای

ابراهیم (معروف به آبای) قونانیف ، بسال 1845 در منطقه سمی پالاتینسک قزاقستان متولد شد . پدرش قونانیف ، از اشراف قزاق و والی ناحیه خود بوده ، فردی متدین و مبادی آداب شناخته می شد که به هیچ وجه اجازه تخطی از موازین شرع اسلام و عرف زمان را به کسی نمی داد . آبای در ده سالگی اولین شعرش را می سراید که هزل آمیز است : « آمده ام تا ببینم کیست اشتر دوان » . از همان سن تا سه سال بعد در مدرسه دینی قریه درس خوانده و سه سال دیگر در مدرسه مذهبی شهر سمیپالاتینسک ، بنام احمدرضا ادامه تحصیل داده و در این اثنا با زبان و ادبیات روسی هم آشنا می گردد . سمیپالاتینسک (به معنی هفت چادر) را حکومت روسیه بنا کرده و اکثریت اهالی آن نظامیان و کارگزاران استعمار روس بودند .

آبای پس از بازگشت به زادگاه خود ، با علاقه تمام به فرهنگ و ادبیات عامیانه قزاقها پرداخته و استعداد شاعرانه خود را با استمداد از آثار شعرای بزرگ همچون فضولی ، شیخ علی ، نوایی ، مولوی ، سعیدی ، فردوسی و خواجه حافظ شیرازی و بهره گیری از ادبیات مردمی قزاق بروز داده به مضامین اجتماعی و اخلاقی از دیدگاهی جدید می پردازد .

پدر آبای که از سرکردگان ایلات قزاق بود ، او را جهت ورود به عالم حکومت و سیاست پرورش داده و به عنوان فردی تحصیلکرده و آشنا با فرهنگ قدرت سلطه گر در صدد استفاده از قابلیت‌های وی برای اصلاح اوضاع اجتماعی و سیاسی قزاقها برمی آید . بدین ترتیب در سالهای 1876 تا 1878 به بخشداری یکی از ایلات منطقه برگزیده شد . ولیکن اقدامات اصلاحگرانه آبای مورد مخالفت رقبای واپسگرای او واقع شده و هیأت حاکمه او را تحت تعقیب قضایی قرار می دهد . محاکمه آبای پس از هشت سال به برائت وی منجر می شود . در عین حال یکی از موفقیت‌های آبای در این حیص و بیص مشارکت او در تنظیم قانون مدون جزایی جهت حل و فصل قضایا و مخاصمات فردی و قبیله ای بود که در سال 1885 تحقق یافت . در سال 1886 آبای به عضویت کمیته علوم و آثار سمیپالاتینسک برگزیده می شود . از این سال به بعد دست به سرودن اشعار فراوان درباره مسائل اخلاقی ، اجتماعی و سیاسی می زند و بعضی از آنها را با نام مستعار در روزنامه های محلی به چاپ می سپارد .

در سال 1889 منظومه « یوگنی اونینگین » الکساندر پوشکین شاعر نامدار را به قزاقی ترجمه می نماید . آبای قطعاتی از اشعار لرمانتف ، شچدرین و کریلوف را نیز که شامل تمثیلات ، نغزلات و غیره بود به قزاقی برمی گرداند و بواسطه زبان روسی برخی از سروده های بایرون ، گوته و شیللر را به قزاقی معرفی می نماید . توضیح اینکه ترجمه های یاد شده به صورت منظوم بوده و در انتقال مفاهیم و مضامین آنها آثاری از روحیات شرقی کم و بیش محسوس است . بهرحال آبای هیچگاه به ادبیات شرق پشت نکرده و در بیان مکنونات قلبی و افکار و عقاید خویش اساساً تحت تأثیر فرهنگ اسلامی قرار داشت . او عمیقاً به دین اسلام اعتقاد داشته و از بی خبری و غفلت عامه مردم نسبت به احکام شرع شدیداً احساس تأسف می

کرد . مثلاً از یکی از آشنایان نزدیکش که اتفاقاً فردی سخنور و زیرک به شمار می رفت ، به خاطر عدم تلفظ صحیح آیات قرآن در نماز انتقاد کرده و می سراید :

« انا طینا کل کوثر» [1]

پوشال [2] فوری گنهگار .

فکر کرده گوید آخر ،

« انه شانه کولپتار» [3]

نماز با این قرائت ،

کجای آن ثواب است ؟

در اصل ، اگر اندیشی ،

بی هوش مثل دواب است !

آبای حتی در اشعار راجع به شور و شرهای دوران جوانی و عوالم عاطفی نیز احکام شرعی را رعایت کرده و از بی بند و باری های خاص در روابط دختران و پسران جوان بر حذر می دارد . مثلاً در یکی از غزلیاتش پس از وصف حال خویش در اشتیاق وصال به محبوبه اش ، خود را چنین بند می دهد :

«زینهار ، دلا ، آرام مان !

هجر نکند دل تنگت .

گر نباشی دختر باز ،

مگر کند کس لعنت ؟

دختر خواهی ، کابین ده ،

چنین دهم من پندت .

گر بینی حمیلی ،

برگزینی نجیبی ،

راضی نگردد دلت ؟

مگر ز راه صلاح ،

نشود توفیق حاصلت ؟ » .

یکی از خصوصیات اشعار آبای توجه به عینیت‌های اطراف است . او با زبانی رسا به وصف واقعگرایانه طبیعت ، آدمها ، رفتار عادی آنان ، مسائل جاری و مشکلات اجتماعی و سیاسی می پردازد . حال واحوال اقشار مختلف جامعه را اعم از فقرا و اغنیا ، در فصول مختلف سال بیان می دارد . ثروتمندان را بخاطر حرصشان در مال پرستی مورد انتقاد قرار می دهد . از خوشخدمتی دست نشاندهگان به اربابان بیگانه ابراز نفرت می نماید . آرزو می نماید که جوانان قزاق ضمن تکیه به فرهنگ خویش و حفظ ایمان و اعتقادات دینی اسلام ، علوم و فنون نوین را یاد گرفته به خلق خدمت نمایند نه اینکه در پی جاه و مقام آلت دست استعمارگران شوند . در یکی از قصیده هایش علت اصلی فلاکت قزاقها را عدم استقلال آنان می خواند :

« ای مردمم ، قزاقم ، ای خلق پر مصیبت ،
بی استره پوشانده دهانت را سیلت .

.....

.....

چونکه عاجز بماندی از تصرف در مالت ،

بیفتادی لاجرم از خنده روزانه و ز خفتن دوشینت .

من ندارم امیدی به اصلاح شماپان ،

تا که چنین برفته است ز دستتان حریت . »

آبای ، در یکی دیگر از سروده هایش ، ضمن ابراز ندامت از اینکه دیر پی به اهمیت علم برده است ، با یادآوری این واقعیت که فرزند آدمی یکی از دلخوشیهای او می باشد پیشنهاد می نماید که باید بجای هر گونه جدل در راه کسب مقام و قدرت ، عافیت را در فرستادن کودکان به مدرسه جهت تحصیل علم برای خدمت ، نه نان و نام ، جست :

« پی نبردم من به علم آنکه که بودم جوان ،

از سود آن بر علن بستم فرو دیدگان .

چونکه رسیدم به رشد دیگر نیفتاد به چنگ ،

دیر یازیدم ، دریغا ، دست خود را سوی آن .

.....

از جمله خوشیها آدمی راست فرزندش ،

پس ندیدم بد هرگز مکتب روند کودکان .

بچه دادم مدرسه تا از برای خدمت ،
بنماید کسب علم نه از بهر نام و نان .
خود نیز پی تعالی بسوی صدر پوئیدم ،
در میان قزاقها هیچ نباختم در زبان .
چونکه کسی قدر کار نشناسد بهیچوجه ،
بد ندیدم عاقبت عاقبت را در جهان . «

بااینهمه ، آباي در 20 سالگي احساس كهولت كرده اندیشه و غم خواب از دیدگانیش می رباید :

« پیر شدیم و غم اندیش ، خواب پریده از دیده ،
فکرت تلخ و بغض تو زهری است بسی ترشیده .
غمگساری نیست در بین که سخن را دریاید ،
چه کس آرد به نشاط اینک ترا غمدیده ؟
پیر بشود برنا و نیست آمده دنیا ، میرد آنکه برزده ،
مقدر نیست برگردد عمر رفته دوباره .
رد پا و رغائب باز بماند پشت سر ،
جز خداوند همه چیزتغییر باید همواره . «

افسردگی او معلول مشاهده کاهلانی است که از پستی خود از عامه مردم پیروی می کنند. اشرار مال
حلال کسب نکرده و رندان به دزدی می بالند . بر جاهلان شنودن نصیحت حرام بوده ولیکن قصه هایی را به
سرعت یاد می گیرند که راجع به مناظر طبیعی ، جواهرات و شهوات دیگر می باشد . مردم منافق و مرده
پرستند و موفقیت را فقط مشیت الهی می شمارند . همه دنبال تکاثر بوده با وسوسه دربین مردم تفرقه
می اندازند و عاقبت خود نیز به محمصه می افتند . افراد بی غیرت برای مفاخره به حکومت می رسند و به
همین سبب آماج دشنامها می شوند .

آباي باز می گوید :

« پیر شدیم و غم اندیش ، حرمان گرفته شدت ،
از این جوانها بسی دلم افتد به وحشت .
بی عرفی از جبین ، چشم بدست دیگران ،
همه شده یکسره دست بگیر این علت . «
ابیات بعدی وصف کسانی است که هریک بنحوی می گیرند اعم از غنی و فقیر ، حاکم و محکوم ، دوست و
دشمن و ... تا آنجا که می گوید :

« پسر باید پدر را ، اکبر را هم اصغرش ،
این چگونه زندگی است از روز سگ بدترش ؟
این ملعون عار فروش به قیمت یکی مال ،
بادا خاموش صدایش ، تبت سخن گفتنش . «

آباي خود را عقابی می داند که عوام قدر او را نمی دانند و علیرغم هنرش از باز و کلاغ در میدان شکار
استفاده می نمایند :

«عقاب چه ها نگیرد چون بیاریش خوش بیار ،
لیکن عوام باز گیرند باز و کلاغ را بکار . «

به عبارت دیگر تأثیر فلسفه سیاسی ابو نصر فارابی بر افکار آباي بوضوح مشهود است . در این خصوص
شاهد مثال را می توان در یکی از سروده های آباي یافت :

« گر نورت هست در اندام ،
به این سخن دل بسپار .
چنانچه نیست خود نورت ،
خواه زنده باش ، خواه مردار .
نه بشناسی ، نه بینی ،
چون لك افتد در دیدار .
بی امامی در نماز ،
کرد قزلباش اول بار .

چه حاصل از بانگ عام ،
بي رهبري از اخبار ؟
گر ملك باشد بسامان ،
درياچه است در گلزار .

.....

اما ملك بي سامان ،
مرداب باشد شوره زار .

.....

ادبیتسا[4] نخبه اش ،
اتباعش را صفر شمار .
ادبیتسا ، دون صفر ،
بشخصه است برقرار .
ادبیتسا چون رود ،
آیند صفرها به چه کار ؟
بهم مزین سامانت ،
آسایش کن اختیار .
با حق کرده ستیزه ،
از خود دمار در میار !»

ولیکن از میان قبایل کوچ نشین قزاق که دچار تفرقه و جهالت می باشند ، در اثر اعمال نفوذ عوامل استعمار کسانی زمام امور را بدست می گیرند که علیرغم تمام دنائت ها به رهبري منصوب می گردند و نهایت هنریشان خوش خدمتی به ارباب بیگانه است و از پوشیدن خلعت و دریافت مدال همچون اطفال سفیه خوشحال و ذوق زده می شوند . آباي از قول چنین ناکسانی می گوید :

«اینک شدم من بولوس[5] ،
کرده اموال هزینہ .
گرده شتر ، یال اسب ،
خلق را گشته دفینہ .
با اینهمه در تدبیر ،
نشده ام خود چیره .
حرفی زند گر زورمند ،
سر جنیانم همیشه .
حرف ضعیف بسردی ،
غلط فهمم یا نیمه .

اجلاس گویند گر برپاست ،
دلم ریزد به سینه .
راز خود را نهفته ،
لبخند زخم بیهوده .»

آباي در وصف اینگونه دست نشانندگان با طنزی گزنده می سرايد :

« ذوق میکند بولوست ،
ز آنکه الغ زد به پشت .
مغرور ساخته اوروست ،
خلعت پوشاند ، داده پست .

مگر خوبست هر روزي ،
احسنت به يك خلقت گفت ؟
به ردائي زر دوزي ،
عار ندادي خود به مفت ؟ »

آبای که از فعالیت‌های حکومتی - سیاسی چندان نتیجه ای نمی‌گیرد ، در صدد برمی‌آید با سلاح سخن به جنگ مفاسد برود و با تیغه بس تیز شعرش که برتر از سوزن گلریز نقش‌های بدیع می‌زند ، دل‌های مستعد را بیدار سازد . چنین است منظور وی از ابداع هشت پاره :

« از دور بر آهیخته ،
از دل بر انگیخته ،
کم کم گرفته تن را ،
از خبوه تاخته ،
شیوه اش یافته ،
رام بکرده توسن را ،
برجم و خم ، سرخزبان ،
گفتن خواهی ، خود بدان !
تیغه بس تیز ،
سوزن گلریز ،
چون تو نقشی نتواند ؛
عالم را مرجان ،
جاهل را ارزان ،
نادان بهره نستاند ؛
رنجه مشو ، فك - زبان ،
بیدل گوش را [6] احمق خوان . » .

دریغاً که قلب بی تاب آبی از دیدار ثمره تلاش‌هایش مسرور نمی‌گردد . اشعار توفنده او همانا آوای فردی است که در میان تنها احساس تنهایی سخت آزارش می‌دهد :

« از پر قو رختخواب ،
چون کلوخی پرعذاب ،
خلد به پشت ، خواب پرد ؛
حرفها شده زمزمه ،
دلخوش شده خود همه ،
انگار نه کس غم خورد ؛
رندي همان يك ترفند ،
در تنگنا يك سوگند .
شش نفرم از پدر ،
از مادرم چار نفر ،
تنهائیم نیست بجا ؛
بس زیادند قوم و خویش ،

گوشه زخم همچو پیش ،
درک نکند قوم مرا ؛
مثل شمن در مدفن ،
تنها ماندم الحق من . »
بس آبی ، در شعری دیگر ، خود را چنین معذور می‌دارد :

« بنگر تو در قلب من ، با تعمق تا زرفا ،
وجود من معماست . فکری بکن تو آنرا .
بار آمدم در جانی بیراهه پر ستیز ،
در افتادم با هزار ، مرا عیبی مفرما ! » .

در سال 1895 ، عبدالرحمان ، محبوبترین ، باسوادترین و بااستعدادترین فرزند آبی ، در 27 سالگی میمیرد . غم این واقعه بر شاعر تأثیر بسیار می‌گذارد و او با چشمان گریان اشعاری فراوان در این باره سروده است :

« در بیست و هفت سالگی ،
عبدالرحمن چشم بسته است .
تو خود اگر عاقلی ،

گو مثل او که دیده است ؟
از دنیوی دلش سیر ،
پر عاطفه با خویشان .
از کبر و کذب او نفیر ،
دائم بسیم بر ایشان .

.....

سال را بیود او نوروز ،
من واپسین از کهنه ،
حرمان بود چه جانسوز ،
پیری بودم فرسوده .

اندوهی شد همچون داغ ،
الحق که بود توأم .
بچشم مگر خورد شلاق ،
جرخید واپس جوانم . «

به نظر می آید که عبد الرحمان به عنوان يك الكوي مورد قبول آباي ، مایه امید او به آینده قزاقها بود . وی همیشه پی تحصیل علم بود و به خاطر سیاحت از فراغت دست می شست . با اینکه خیلی زود از بیماری مرگ آور خویش خبردار شد ، به خاطر جلوگیری از ناراحتی دیگران آن را اظهار نمی نمود . عمر کوتاهش صرف علم شد بنحویکه خود علم مجسم بود . ولیکن همچون ستاره ای دنباله دار دولت مستعجل بود که همه از مرگش مناسف گردیدند . با دل قوی و قوت عقل منتظر تقدیر مانده و با اجل مسأله ای نداشت . در برنامه هایش یادآور وظایف خویش در قبال پدر و مادر بوده به تعهدات خود در برابر همسرش نیز اقرار داشت . با همه جوانی ، بیش از صدسالگان واجد علم و تجربه بود و حرمان اقوامش را بدترین مصیبت می شمرد .

آباي در مرثیه ای دیگر چنین می گوید :

« اسب طلب بنشسته ،
از شیب راندي سربالا .
به علم بودي دلبنسته ،
از سخت نکردي پروا .

نظر کردي بر دوستت ،
زحمت سبک شمردي .
از قرین و همدرست ،
گوي سبقت ببردي .

.....

گر آمدی سلامت ،
تعلیم مگر ندادی ؟
مردی کرده هدایت ،
مرا کی بود حرمانی ؟

یافته مراد از جهان ،
فرزند داده من بودم .
کس نمیرد از حرمان ،
اینک من هم نمردم «

باري ، آباي آرزو داشت که عبدالرحمانش از بسیج علم به میان اقوامش آمده آنان را از تعلیمات خود برخوردار سازد . آباي با تعجب از اینکه چرا به علت چنین حرمانی نمرده است ، در شعری دیگر ، بدینسان دل خویش تسلی می دهد :

« سخن گزافه نگفت ،

از راه حق برنگشت .
هر جا نیکی روا بود ،
تا به آخر پیش برفت .
در حلقه کافران ،
از هر حرام لب بیست .

.....

.....

او در تأملات خویش به یاد می آورد که قبل از آن ، برادر کوچکش عثمان که مردی قدرتمند ، دلاور ، عاقل و فهار بود گرفتار مرگ شده است . مضافاً به اینکه پدرش قونای ، علیرغم خیر خواهی نسبت به مسلمانان و ستیزه جوئی با دشمنان و نوازش فقرا از طریق زکات و رواج دادن زراعت در بین قزاقها ، همچون اسکندر ، تیمور و جنگیزخان به شهرت رسیده و حمله قزاقها را سرسپرده درایت خود ساخته و اتحادی بین طوایف تابعه برقرار نموده و از فدای مال در راه خدا هیچ مضائقه نداشت ، با فرا رسیدن اجل گلش بر شاخسار زندگی پژمرده است . پس نتیجه می گیرد که حیات و ممات به دست خداست و باید رضا به قضای الهی داده و صبر و شکیبائی در پیش گرفت .
در سال 1898 ، حین رقابتهای انتخاباتی ، عده ای از رقبا در صدد سوء قصد به جان آبای برمی آیند که با پامردی خویشاوندان و دوستان بسیار نزدیکش در امان می ماند . پس از این ماجرا ، شاعر تا پایان عمر از دخالت در امور مردم دست برداشته و با کسانی که کینه جویانه به جانش سوء قصد نموده بودند آشتی می نماید . اغلب آنان نیز مورد بخشش او واقع می شوند . آثار آبای در این تاریخ حکایت از نفرت او از فعالیتهاى حزبی دارد :

« همینکه حزب بر پا شد ،

در قوم افتاد جدائی .

کارم منع دعوا شد ،

جنجال تو باز باقی . »

با اینهمه در سال 1903 ، بنا به امر فرماندار نظامی سمپیلاتینسک ، خانه آبای و فرزندانش مورد تفتیش قرار می گیرد ولیکن چیزی بدست نمی آید . از سوی دیگر ، در همین سال نام آبای ، بعنوان بنیانگذار ادبیات نوین قزاق ، در کتابی که توسط دانشمند معروف روس ، سمف تیانشانسکی ، ویرایش گردید با تأکید قید می شود . به عبارت دیگر ، بار سیاسی فعالیتهای فرهنگی آبای مورد توجه عمال حکومت و اهل علم و دانش بوده است . یکی از خصوصیات سروده های آبای در این مرحله از حیاتش عنایت به موضوعات عرفانی ، فلسفی و دینی می باشد :

« الله گفتن چه آسان ،

راه خدا دهان نیست .

جز شور و شوق پاکان ،

حد رب جهان نیست .

قوای تن جملگی ،

هنر کنند به شدت .

اگر عقل و آگاهی ،

ورزند لله محبت .

در عقل ننگد الله ،

زبان کوتاه ست از بیان .

بر هستیش هست گواه ،

هر آنچه هست در جهان .

وجودش را عقل و حس ،

در نیاید ، دل فهمد .

اهل کلام و منطق ،

آب در هاون بگوید . »

در یکی از اشعار بلندش که در این برهه سروده است ، آبای با تکیه بر حقانیت ذات و کلام خداوند ، این سؤال را مطرح می نماید که چه کسی منکر ایمان فطری بوده و در صدد تخطئه کتابهای الهی است ؟

پروردگار بلا تغییر انسانهای متحول را به اوامر مقتضی حکم می فرماید . زمان ، امر و خلق هر روز تغییر پذیرفته فلذا انبیاء متعدد ارسال گردیده و هرکدام شریعتی آورده اند که مغایرتی با معرفت کردگار ندارند . هدایت یافتن انسان ، علیرغم نفسانیات وی مستلزم مبارزه با امور باطله است . این جهاد را از باب محبت به انسان آن ذات منان فرض داشته فلذا باید آن جانان را دوست بداریم . بنی آدم را نیز باید ، همچون برادر ، به حکم عدل که عین طریق بزدان است دوست داشت . عشق به خدا ، محبت نسبت به هم نوع و عدالت دوستی ارکان ایمان را تشکیل می دهد که در راه آن سه باید از جان و مال خود گذشت . بدین لحاظ دنیا و عقیبی می تواند محبوب خدا باشد ؛ اما نفع پرستی ، فخر فروشی و هوسبازی است که کار را فاسد می سازد . فرائض دین : روزه ، نماز ، زکات و حج ؛ بدون تثبیت مقدمات سه گانه فوق الذکر بی فایده خواهد بود . نظام خلقت مبتنی بر نظم و ترتیب می باشد و بهرحال طاعت بی ایمان سودی ندارد . ائمه جماعات از عبادات بسیار سخن رانده اند ولیکن اهل نظرند که به نظریه درست و ایمان دست یافته اند . بحثهای شرعی منجر به فهم خلوص ایمان نشده اند و با شستشوی ظاهر از باطن قضیه غافل مانده اند . خداوند سبحان از هر عیبی میرا بوده و بیغمیر نیز بر حق است . پس باید آن رهبر را الگو قرار داد و برای تأویل قرآن باید به علم متوسل شد . ما راهبان خدا و بیغمیریم و علاقه مان موجب استحکام هر چه بیشتر ایمان ما می گردد . اما سودجویی ، فخرگرایی و بوالهوسی مانع از نهی عن المنکر است که تنها راه مبارزه با شیطان می باشد . ایمان بر هر چیزی مقدم است ؛ زیرا این تنها وسیله است که ما را از شر شیطان در امان نگه می دارد وگرنه اهریمن در قلب منافقان نماز خوان براحتی نفوذ می کند . آبی در پایان چنین توصیه می کند :

« خدا داند ، تو بدان ، باطنم را بی اظهار ،
 بر بنده اش خصمانه دیگر تو عیبی مگذار .
 ستیز مکن تو با حق ، اگر داری ایمانی ،
 نام آدم محو مکن ، چنین دهم من هشدار . »

بدیهی است که توجه آبی به مباحث دینی ، عرفانی و فلسفی زنگ خطری برای دست نشانندگان استعمار و دیگر نیروهای ارتجاعی زمان تلقی می شد . بنابراین هیأت حاکمه دست از آزار آبی برنمی داشتند زیرا او با کشف حقیقت ، طریقت و شریعت واقعی را پیدا کرده و به مردم گرفتار جهالت ، تفرقه و ظلم علائم نجات را نشان می داد .
 مرگ دومین فرزند عزیز آبی ، معاویه شاعر که امید وی بود در سال 1904 اتفاق افتاد . چند ماه پس از این واقعه ، آبی شاعر و عالم با قلبی سوخته از درد مردم و آلام شخصی دنیا را بدرود می گوید . سال بعد فرزند دیگر آبی ، عافلیای شاعر نیز فوت می کند .
 آبی با تمام وجودش ناظر زندگانی قزاقها بوده و با بیانی بدیع و جذاب نمایشگر حال و وضع مردم اعم از جوانان و پیران ، مردان و زنان ، دختران و پسران ، فقرا و اغنیاء ، عوام و افراد تحصیلکرده ، ظالم و مظلوم ، استعمار و استعمارزده ، در فصول چهارگانه بهار ، تابستان ، پائیز و زمستان بود . جزئیات امور از دیده تیز بین وی پنهان نمی ماند . او ضمن وصف واقعات کارها نظرات انتقادی خود را در هر مورد بیان داشته و از هیچ چیز بی تفاوت نمی گذرد . به عبارت دیگر یک اصلاحگر اجتماعی ، رجل سیاسی ، اهل اندیشه و عمل بود که علم ، هنر و نوع خود را جهت توسعه فرهنگی ، سیاسی و اجتماعی مردم بکار می گیرد . او با تمام عقل ، هوش و عاطفه خویش وارد این میدان شده ، در عرصه های گوناگون جامعه غیرتمندانه فعالیت می نماید . از این روست که آثار وی حکایت از اقدامات اساسی در زمینه هنر ، علم ، سیاست و اندیشه جهت تحقق آرمانهای ترقی خواهانه مردمی پیشین در طریق تکامل همه جانبه دارد . باری ابتکارات و اقدامات آبی دارای اهداف دراز مدت بوده است . پس بیهوده نیست که ملت قزاق بتدریج پی به کنه افکار وی برده و با وجود گذشت قریب یک قرن از وفات او ، برای چندمین بار و به مناسبت یکصدوپنجاهمین سالگرد تولدش ، با همکاری سازمان فرهنگی یونسکو در سطح جهان به تقدیر از این فرزند فرزانه خود می پردازد .

ترجمه حاضر نیز به پاس شرکت اینجانب در مراسم پرشکوه بزرگداشت صدوپنجاهمین سالگرد تولد آبی قونانایف می باشد که سال گذشته (1995) در قزاقستان برگزار شد . حاجی محمد شادکام 7 / 19 / 1375

مختصری درباره ضرب المثلهاى قزاق

ضرب المثلها یکی از مهمترین شاخه های ادبیات شفاهی قزاقها می باشد که حاکی از اعتقادات ، ارزشها و نحوه عمل این قوم بوده و حکمت عامیانه آنان را تشکیل می دهد . با توجه به ضرب المثلها می توان دریافت که قزاقها به چه اصولی اعتقاد دارند و معیار ارزیابی آنها چه می باشد و بر چه مبنایی عمل می کنند . شاید شکل زندگی قزاقها در مقدار رواج ضرب المثلها بسیار مؤثر بوده باشد . حیات عشیرتی و اقتصاد کوچ نشینی و دامداری که مستلزم حرکتهای مداوم (بیلاقی - قشلاقی) بود می تواند باعث استفاده از این عبارت و جملات موزون و بلیغ جهت انتقال آداب و رسوم و آموزش فرهنگ خاص این قوم بوده باشد . تحقیقاتی که در این باره به عمل آمده منجر

به گردآوری مجموعه های پربراری از ضرب المثلها رایج در بین قزاقها شده که در واقع راهنمای عمل آنان در امور مختلف زندگی (وطن ، اتحاد ، شجاعت و دلاوری ، ایل ، مملکت و مردم ، راه ، همراه ، مسافر ، خوراک ، سلامت ، عقل و ...) می باشد . البته بعضی از این ضرب المثلها بسیار شبیه ضرب المثلهای دیگر مردمان ترک و مسلمان بوده و انگار ترجمه همدیگر می باشد و طبیعی است که ادبیات این اقوام هم‌نژاد و همسایه تحت تأثیر یکدیگر قرار گیرند و از ریشه های مشترک شاخه های همانند بار آیند .

اینک از انواع مختلف ضرب المثلهای قزاقی نمونه هایی ارائه می شود :

- 1- سرزمین مادری ، وطن
1-1 وتان ه لندگ اناسی ، وطن ما در ایل است ،
ه ل ه ردنگ اناسی . ایل ما در مرد است .
1-2 بت توپغان چه رسنه ، سگ به آنجا که سیر شده ،
ه ر - توغان چه رسنه . مرد به آنجا که زاده شده (می رود) .
1-3 کسی ه لئنده سولتان بولغانشا ، بجای اینکه در غربت سلطان باشی ،
ؤزه لئکده وئتان بول . در کشور خود غلامی باش .
1-4 وتانسز ادم - ادم بی وطن ،
ور مانسز بولبول . بلبل بی چمن است .
1-5 وتانسزدا وتان جوق . خائن را وطن نیست .
- 2- اتحاد و اتفاق .
2-1 ئرسن الدی - سنتماق . اولین نعمت یگانگی است .
2-2 برلئنگ بولمای - تنولنگ بولماس . بدون اتحاد زندگی ممکن نیست .
2-3 التاؤ الابولسا ، اورداعی که ته دی ، شش تا اگر متفرق باشند ، آنچه در دهان است می رود ،
تورته وتوگه ل بولسا ، توبه ده گی که له دی . چهار تا اگر جمع باشند آنچه در آسمان است می آید .
2-4 توزغان قازدی غازهای پراکنده را
توپئانغان قارغا الادی . کلاغهای همدست شکار می کنند .
2-5 اغائین ناتو بولسا - ات کوپ ، برادران اگر صمیمی باشند اسب بسیار خواهد بود ،
ابسنن ناتو بولسا - اس کوپ . ابجی ها اگر صمیمی باشند سور بسیار خواهد بود .
- 3- شجاعت و ترس :
3-1 ه ر قاروی - به س قارو . اسلحه مرد پنج سلاح است (شمشیر ، نیزه ، گرز ، کمان ، خنجر)
3-2 ه ر تارنقپای ، مولنقپایدی . مرد تا سختی نکشد به کمال نرسد .
3-3 ه رلئنگ ئیله کته ه مه س ، جوړه کته . مردانگی در بازو نیست در دل است .
3-4 ءبوری ازئغی مه ن ه ر ازئغی جولئندا . آذوقه گرگ و مرد در راهشان است .
3-5 کؤش اتا سنن تانماس . زور پدرش را نمی شناسد .
- 4- مردم ، جماعت :
4-1 ه ل نشی - التن به لئنگ . بین مردم گهواره زرین است .
4-2 ه لده بولسا ، ه ر تنگه تیه دی ، اگر در ایل باشد ، به لب می خورد ،
اونلدا بولسا ، اوزغا تیه دی . اگر در آبادی باشد ، به دهان می رسد .
4-3 ه ل اوزننا ه له نگ قوتیپ بولماس . بر دهان مردم الک نمی توان گذاشت .
(در دروازه را می توان بست ، دهان مردم را نمی توان بست)
4-4 ه ل فولاغی - ه لو . گوش مردم پنجاه ناست (دیوار موش دارد ، موش گوش دارد) .
4-4 اداسسانگ ، ه لئکمه ن اداس . اگر کم شدی با ایلت کم شو .
- 5- تنهایی
5-1 جائغزدنگ ءوئی شنقپاس ، تنها صدایش در نیاید ،
جایاودنگ شکای شنقپاس . پیاده گردش بلند نشود .
5-2 جائغز اغاش ورمان بولماس ، درخت تنها جنگل نشود ،
جائغز کرپش قورغان بولماس . اجر تنها سنگ نشود .
5-3 جائغز باتر ، جاوغا جوق ، دلاور تنها حریف دشمن نیست ،
جائغز جنکت ، داوغا جوق . جوان تنها اهل دعوا نیست .
5-4 جائغزدنگ تاکی اتپاس ، فرد تنها شیش سحر ندارد ،
جائغز اؤیدنگ تیی جاتپاس . خانه تک سگش آرام ندارد .

5-5 جائز غاوجماق تاجارا سپايدي . بر تنها بهشت هم خوش نمي آيد .

6 - آدم ، فرد :

1-6 برکسي منگ کسنگه ولجا سالار . يك نفر بر هزار نفر غنيمت آورد .

2-6 جاقسي ادام - جوزتنگ سرسي . آدم نيك نعمت مردمش است .

3-6 ادام جوارگه ن چه ر مه ن از جائي كه آدم رفته

ادام جواره دي . آدم مي رود .

بره و بئلمه كه ندي آنچه را يكي نداند ،

بره و بئله دي . يكي ديگر مي داند .

4-6 ادام سويله سكه نشه ، آدم تا صحبت کند ،

جئلقي کسئنه سكه نشه . ايلخي تا شيهه کشد .

5-6 ه كي کسي ئغسئسا ، اگر دو کس جابه جا شوند ،

بر کسلئنگ ورنن بار . براي يك نفر جا هست .

7- راه ، همراه ، مسافر :

1-7 جولغا شئقپاي تودئپ ، قبل از راه افتادن ،

جولداسئکدي سايلا . همراهت را انتخاب کن .

2-7 جولداس جول ايرادي . رفيق را راه جدا مي کند .

3-7 جولدا جاتقان جانتاقتي الئپ تاستا ، خار و خسك راه را بدور انداز ،

جولاوشئغا کر مه سن سه نه ن باسقا . تا به پاي مسافري غير از تو نرود .

4-7 بالا مه ن جولداس بولسانگ ، اگر با بچه همراه شوي ،

بالا بولاسئنگ . بچه شوي .

قارئيا مه ن جولداس بولسانگ ، با پير اگر همراه شوي ،

دانا بولارسئنگ . پخته شوي .

5-7 جه لاي قوغان جوغالار ، آنکه پي باد رود گم شود ،

جولدي قوغان وکالار . آنکه از راه رود عافيت يابد .